

«چون قهر و غلبه آن ملاعین پدید آمد، قریب یکسال این ضعیف در دیار عراق صبر می کرد بر امید آنکه مگر شب دیجور فتنه و بلا را صبح عاقبت بدمد و خورشید سعادت طلوع کند، هرگونه مقاسات شدید و میخن تحمل می کرد تا از سراطفال و عورات نباید رفت و مفارقت احباب و دوستان و ترک مقر و مسکن نباید گفت؛ نه روی آن بود که متعلقان را به جملگی از آن دیار بیرون آرد و نه دل بار می داد که جمله را در معرض هلاک و تلف بگذارد و عاقبت چون بلا به غایت رسید و محنت بی نهایت و کار به جان و کارد به استخوان، «الضُرُورَاتُ تُبِيحُ الْمَحْظُورَاتِ» بر می بایست خواند و به فرمان «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَبْضُرْكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا هَتَدْتُمْ»، قیام نمودن و ترک جمله متعلقان گفتن و «مَنْ رَجَا بِرَأْسِهِ فَقَدْ رَبَحَ» بر خواندن و بر سنت «الْفَرَارُ مِمَّا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ» رفتن و عزیزان را به بلا سپردن.

بی بلا نازنین شمرد او را چون بلا دید، در سپرد او را تا بدانی که وقت بیچاپیج هیچکس مرترا نباشد هیچ این ضعیف از شهر همدان که مسکن بود، شب بیرون آمد و با جمعی از عزیزان و درویشان در معرض خطری هرچه تمامتر در شهر سنه ثمان و ستمائه (۶۰۸) بر راه اردبیل روان شد و بر عقب این ضعیف خبر رسید که کَفَّارَ دَمَرَهُمُ اللهُ [خدا سرنگونشان سازد] به شهر همدان رسیدند و حصار دادند و اهل شهر به قدر وسع بکوشیدند و بسی شهید شدند و عاقبت دست یافتند و شهر بستند و بسی عورات و اطفال را اسیر کردند و متعلقان این ضعیف را که به شهر ری بودند، بیشتر شهید کردند.

بارید به باغ ما تگرگی وز گُلّین ما نماند برگی»



این داستان را نیک بخوانید تا بدانید صوفیان خود چه می بوده اند... این مرد می گوید: یکسال شکیبیدم تا بلای رسیده پایان یابد، این نادان امید می داشته که مغولان خود به خود باز گردند، چشم براه می بودی که در ماوراءالنهر و بخارا و خوارزم و خراسان هرچه می خواهند بکنند و چندانکه می توانند بکشند و آنگاه باز گردند و مردم عراق (ری و همدان) و دیگر جاها را از بیم و ترس آسوده گردانند؛

به این امید می‌شکیبیده و از نادانی این نمی‌دانسته که باید او و هر سر جنبان دیگری پیش افتد و مردم را بشورانند و به‌نگهداری خاندانهاشان وادارند؛ اینها به‌اندیشه او نمی‌رسیده از آن سو پستی را نگرید که زنان و بچگان خود را بی‌سرگذارده و خود با چند تن «درویشان» که افزار کارش می‌بودند از همدان جان بدر برده. مردک این نکرده که به‌ری رود و با خاندان خود باشد، که اگر کشته‌شدن است با هم کشته شوند و اگر گریختن است با هم گریزند؛ آیا چنین بی‌رگی، جز از کولیان پست‌نهاد سر تواند زد؟!...»^۱

روش صوفیان در عهد شاه‌عبّاس

«پیترو دل‌واله» که در عهد شاه‌عبّاس، سالی چند در ایران زندگی کرده و در جزئیات زندگی اجتماعی ایرانیان تحقیق کرده است، درباره اهل تصوف چنین می‌نویسد: «صوفیگری، یکی از فرقه‌های مذهبی ایران است و صوفی‌ها فقر و تنگدستی را مایه مباحات می‌دانند؛ آنان گرچه از لحاظ لباس با سایرین تفاوتی ندارند ولی همیشه تاجی بر روی سر می‌گذارند. صوفیان همه با هم زندگی می‌کنند و رئیس آنان به‌خود جنبه تقدّس می‌دهد که بهتر است آن را عوام‌فریبی خوانند. صوفیان در باطن از همه مردم بدترند و شاه‌عبّاس شخصاً هیچگونه اعتمادی به آنان ندارد و معتقد است همه در واقع شیادانی بیش نیستند، هر چه باشد و به‌هر حال مردم برای آنان احترام قائل هستند و شاه نیز ظاهراً چنین وانمود می‌کند، زیرا صوفیان از پیروان شاه‌صفی جدّ او که پیشرو این طریقت بود، هستند. شاه نیز جدّ خود را از مقدّسین این فرقه می‌داند و در موقع دعا و استغاثه و پس از نام خدا و محمّد و علی می‌گوید: دینم و امامم شاه‌صفی. صوفیها هر کجا شاه برود با او می‌روند و شاه هر شب از آشپزخانه خود برای آنان که تعدادشان دویست سیصد نفر است شام می‌فرستد و آنان غذا را یا در ملاء عام و یا در راهرو و اوّل قصر شاهی و یا در محوطه‌ای که مخصوص این کار ساخته شده است صرف می‌کنند...» بعضی از مردم پلوی را که از دست یک نفر صوفی دریافت کنند مُتَبَرِّک می‌دانند؛ پیترو

می نویسد: «بعضی ها خود را گناهکار می دانند و در مقابل رئیس صوفیان به زمین می افتند و درخواست مجازات می کنند تا گناهانشان پاک شود؛ رئیس با قیافه جدی، چوبی را که در دست دارد چهار تا شش بار، مُحکم یا آهسته بر آن گناهکار می نوازد و این ابلهان تصور می کنند با همین مجازات سبک، تمام گناهانشان آمرزیده می شود.»^۱

نظریه شاردن در حق صوفی ها و پیروان آنها

شاردن پژوهنده فرانسوی نیز از مفاسد اخلاقی، تنبلی، خودخواهی، زن بارگی، و اسراف و تبذیر این گروه پرتوقع و بیکاره سخن می گوید به نظر او صوفی ها «موجوداتی بودند با عظمت، فیلسوف هائی بودند که هر روز برای همانروز می زیسته و هنگام ظهور ناسازگاری های روزگار، تقدیر را می پذیرفتند؛ زیباپرستانی بودند کاهل، مردمی بودند عاشق خوشگذرانی، مؤذّب بودند و آرام صحبت می کردند... گاهی هنگام صحبت، فحش... ردّ و بدل می کردند، تجمل فوق العاده، زیاده روی و هرزگی و اسراف و تبذیر بر آنها حکومت می کرد و بالاتر از همه مبالغی گزاف و باورنکردنی، به مصرف خرمهای خویش می رسانیدند.»^۲

آثار اجتماعی صوفیگری

کسروی با آن قسمت از تعالیم صوفیان که مردم را از کار و کوشش باز می دارد، با موجب رواج موهومات و خرافات و اشاعه بدآموزی های دیگر می شود به سختی مخالف است و در کتاب خود «صوفیگری» می نویسد: «... در این هزار و سیصد سال که از آغاز اسلام می گذرد، چند چیز که در زندگی ایرانیان و توده های همسایه کارگر بوده و مایه بدبختی این مردمان گردیده، یکی از هئاینده ترین (مؤثرترین) آنها همین صوفیگری بوده است... صوفیگری با هر بخشی از کارهای زندگی برخورد زهر خود را به یکایک آنها آلوده، شناختن جهان و زندگی، خداشناسی و پرورش روان، خرد و پیروی از آن، درس خواندن و دانش پژوهی، خیمها و خوبها، کار و پیشه،

آبادی شهرها و زمینها، خانه‌داری، زناشویی همه را زهرآلود گردانیده...^۱ در جای دیگر می‌نویسد: «... بیکاری و خانقاه‌نشینی که صوفیان برگزیده‌اند گناه بزرگی از ایشان است؛ هرکسی می‌داند که در این زندگی کوششهایی می‌باید تا خوراک و نوشاک و پوشاک و دیگر نیازمندی‌های زندگی بسیجیده شود، و هرکسی باید به‌نوبت خود از راه کاری یا پیشه‌ای به کوشش پردازد و با دیگران همدستی کند و کسی که نکوشد و مفت خورد، ناراستی با توده کرده است...»^۲.

... این بیکاری زبان‌های دیگری در پی می‌داشته و آن اینکه صوفیان بنشینند و بهبوده‌اندیشی و پنداربافی کنند، بنشینند و مفت خورند و گزاف‌بافی کنند: «ما ذات ذوالجلال خداوند اکبریم قدّوس وار از همه الواث^۳ برتریم بنشینند و مفت خورند و به مردم زبان‌درازی کنند:

اهل دنیا از مهین و از کهن لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ
... سوّم زن نگرفتن صوفیان گناه بزرگ دیگر از ایشان بوده، خدا زنان را برای مردان و مردان را برای زنان آفریده... مردی که زن نگرفته مایه بدبختی زنی گردیده... شاهد بازی که از زشت‌ترین گناه‌هاست در خانقاه‌ها رواج می‌داشته... این شیوه صوفیان می‌بوده که به هرکار بدی از خودشان عنوان نیکی درست می‌کردند... مثلاً بی‌کاری را «سر فرود نیاوردن به دنیای دون» می‌نامیدند، گدائی را «ریاضتی» برای گشتن «مقی»^۴ و خودخواهی می‌شمردند، زن نگرفتن را «چشم‌پوشی از لذت» می‌خواندند... چهارم نکوهش از جهان و خوارداشتن زندگی که شیوه صوفیان بلکه پایه کارشان بوده گناه دیگری از ایشان است... صوفیان که «نفس» را مانده سگ شناخته‌اند و در بسیار جاها آنرا سگ نامیده‌اند بهتر بودی به یاد آورند که سگ را از گدائی باکی نباشد، بلکه گدائی پیشه اوست، آن آدمی پاک روان است که به گدائی نتواند گذشت... آیا بیکار زیستن و چشم به دست دیگران دوختن و بگدائی و دربوزه برخاستن، سرچشمه‌ای جز ناپاکی و سستی روان توانستی داشت...»^۵.

... شما اگر کتابهای صوفیان را بخوانید، خواهید دید پیاپی کارهای نتوانستی

۱. صوفیگری، کسروی، ص ۱۵.

۲. همان کتاب، ص ۲۰.

۳. آلودگیها.

۴. لعنت خدا بر همه مردم.

۵. همان کتاب، ص ۲۴.

۵. شخصیت.

«کرامات» از پیران و بزرگان خود یاد می‌کنند و چنین می‌رسانند که پیران صوفی به «آیین سپهر» چیره می‌بودند و می‌توانستند آن را بهم ززند و به کارهای بیرون از آن آیین - از راه رفتن بر روی آب، سخن‌گفتن با جانوران و گیاهان و آگاهی دادن از ناپیدا، زرگردانیدن خاک، گوهر گردانیدن سنگ، بهبود دادن به بیماران، زنده گردانیدن مرده و مانند اینها - برخیزند...^۱

«... پیران صوفی که «اسم اعظم» می‌دانسته‌اند و خاک را زرد، و سنگ را گوهر گردانیدن می‌توانسته‌اند، چرا دیگر به گدائی می‌پرداخته‌اند؟ چرا وامدار افتاده و پرداختن وام‌هاشانرا از این و آن می‌طلبیده‌اند؟...»^۲. به نظر کسروی «... هنگامی که مغولان به ایران آمدند، از دیرباز در این کشور گفتگوی کشورداری و جنگ و مردانگی و اینگونه چیزها از میان برخاسته و از یادها رفته بود، و یک رشته گفتگوهای دیگری از بی‌ارجی جهان و بدی جنگ و بیهوده بودن کوشش به جای آنها آمده بود.»

منظور از نوشتن این مطالب، آگاهی و بیداری نسل جوان و اعلام خطر از شرکت آنان در محافل و مجالسی است که اخیراً به دستور محافل ارتجاعی و امپریالیستی برای گمراه کردن مردم و جلوگیری از سازندگی و تلاش و سعی و عمل جوانان پدید آمده است.

۱. همان کتاب، ص ۴۷.

۲. همان کتاب، ص ۴۷.

۳. همان کتاب، ص ۴۷.

۴. همان کتاب، ص ۵۲.

۵. همان کتاب، ص ۴۷.

عقاید خرافی و علل رشد و گسترش آن

تاریخچه نفوذ عقاید و افکار خرافی در ایران

در پیرامون عقاید و افکار خرافی و تاریخ ظهور و رشد و درجه تأثیر آنها در نفوس و اذهان عمومی، چنانکه باید مطالعه و تحقیق نشده است؛ بعضی معتقدند که مردم ایران زمین در طول تاریخ چند هزارساله خود کمتر به اختراع افکار و نظریات انحرافی، خرافی و غیر علمی مبادرت کرده و بیشتر تمایل به افکار مادی و منطقی داشته‌اند و این تمایل و گرایش به افکار صحیح، بیشتر در دوره‌هایی دیده می‌شود که وضع زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم به حق و عدالت نزدیک و آثار ظلم و استبداد کمتر بوده است.

به طوری که در جلد اول این کتاب ضمن بیان تعلیمات آئین زردشت متذکر شدیم بر روی هم، اکثر تعلیمات زردشت جنبه مادی دارد. مردم را به کار و کوشش در راه تأمین حیات بهتر ترغیب می‌کند؛ با این حال می‌بینیم حتی در ایران باستان در اثر تصادم مردم ایران با تورانیان، پارتها؛ کلدانیان، بابلیان، یهودیان و یونانیان، افکار و عقاید خرافی از دیگر ممالک به ایران راه یافته و در اذهان و افکار عمومی آثاری به یادگار گذاشته است؛ در دوره ساسانیان در بعضی از کتب مذهبی که به دست مغ‌ها و مزبدان و دیگر پیشوایان مذهبی نوشته شده مانند ارداویرازنامه، دینکرت و نیرنگستان و غیره به یک رشته عقاید خرافی مانند تأثیر ادعیه و آورداد در زندگی، و احترام به چراغ و نان و تأثیر چشم زخم و غیره بر می‌خوریم.

صادق هدایت در دیباچه نیرنگستان علل رسوخ این افکار را در ایران چنین توجیه می‌کند: «سرزمین ایران علاوه بر اینکه چندین قرن تاریخ، پشت سر دارد،

مانند کاروانسرائی است که همه قافله‌های بشر از ملل متمدن و وحشی دنیای باستان، مانند کلدانی، آشوری، یونانی، رومی، یهودی، ترک، عرب و مغول پی در پی در آن بار انداخته و با هم تماس و آمیزش داشته‌اند، از این رو کاوش و تحقیق درباره اعتقادات اکثریت، نه تنها از لحاظ علمی و روانشناسی قابل توجه است، بلکه برخی از نکات تاریخ فلسفی و تاریخی را برآیند روشن خواهد کرد و پس از تحقیق و مقایسه این خرافات با سایر ملل می‌توانیم به ریشه و مبدأ آداب، رسوم، ادیان، افسانه‌ها و اعتقادات مختلف پی ببریم، زیرا همین قبیل افکار است که همه عقاید را پرورانیده، ایجاد نموده از آنها نگهداری می‌کند. همین خرافات است که گله آدمیزاد را در دوره‌های گوناگون تاریخی قدم به قدم راهنمایی کرده، تعصب‌ها، فداکاریها، امیدها و ترسها را در بشر تولید نموده است و بزرگترین و قدیمی‌ترین دلداری دهنده آدمیزاد به‌شمار می‌آید و هنوز هم در نزد مردمان وحشی و متمدن در اغلب وظایف زندگی دخالت تام دارد؛ چون بشر از همه چیز می‌تواند چشم‌پوشد مگر از خرافات و اعتقادات خودش. به قول یکی از دانشمندان «انسان یک جانور خرافات‌پرست است.» در دوران قدیم و در دوره قرون وسطا به علت رکود بازار علم، زمینه برای رشد افکار خرافی کاملاً فراهم بود ولی در قرون جدید و معاصر در اثر پیشرفت علوم و افکار و کشف رابطه علت و معلولی، ترس و وحشت بشر از بروز حوادث طبیعی نظیر رعد و برق و زمین‌لرزه و خسوف و کسوف و غیره تقریباً از بین رفته و بشر متمدن امروزی، بروز این حوادث را محصول اراده خدایان نمی‌داند بلکه به علل طبیعی و علمی ظهور این حوادث پی برده است. یکی دو قرن پیش که پاستور و سایر علمای طب، میکرب - یعنی علت واقعی بروز امراض گوناگون را کشف نکرده بودند، همه‌ساله در گوشه و کنار جهان میلیونها نفر طعمه میکرب وبا و طاعون و دیگر امراض مختلف می‌شدند و مردم بیچاره و جاهل تمام این بلیات را مولود قهر و غضب خدا و محصول گناهان و نافرمانی‌های خود می‌شمردند. عقاید خرافی مانند دیگر پدیده‌های فکری بشر، گاه روی علل و عوارض خاص به وجود می‌آید و زمانی از بین می‌رود و با جای خود را به خرافات و افکار دیگری می‌دهد. در عصر حاضر که دوران پیشرفت سریع علوم است بر طبقه روشنفکران و ترقی‌خواهان فرض است که به گوشه و کنار مملکت روی آورند و با

نقشه‌ای صحیح به طرز می‌لایم و تدریجی و با استفاده از رسانه‌های گروهی به جنگی دامنه‌دار علیه افکار انحرافی و خرافی قیام و اقدام نمایند. تیلور^۱ نیز چنین می‌گوید: «... معرفت طبقات امم و وظیفه دیگری را به عهده دارد که بسیار مهم و دشوار است و آن عبارت است از اینکه می‌بایستی آنچه را که تمدن‌های پست و خشن قدیم در جامعه ما به صورت خرافات اسف‌آور باقی گذاشته است، برده از رویش بردارد و آنها را یکسره نابود و ریشه کن بنماید. اینکار اگرچه چندان سهل و آسان نیست، ولی برای آسایش و آرامش جامعه بشر لازم و واجب است... علم، همانطوری که برای پیشرفت جامعه جفا کوشیده و کمک می‌کند، برای از هم گسیختن زنجیرهایی که او را مقید کرده نیز باید اقدام بکند و بخصوص این علم برای پیشوایانی است که به جهت اصلاح و تجدد جامعه کمر مجاهدت بر میان می‌بندند.»^۲

یهودی‌ها به علت خوبشاوندی با عربها به شیوع خرافات کمک کردند. عده‌ای به نام حدیث‌نویس و اخبارنویس به تبلیغ و اشاعه خرافات دامن زدند. کعب الاحبار یهودی‌الاصل بود. به نظر صادق هدایت: «وضع افکار و زندگی به طور عموم، و بخصوص وضعیت زن که تغییر کرده است؛ تعدد زوجات، تزریق افکار قضا و قدر، سوگواری و غم و غصه و فقر، فکر مردم را متوجه جادو و طلسم، دعا و جن نمود، و از کار و جدیت آنها کاست و یک رشته خرافات جدید از این راه تشکیل شد.

نذرهای خونین، قربانی، و تشریفات مربوط به آنها از عادات وحشیان، و از پرستش ارباب انواع ناشی شده و به طور یقین اثر فکر ملل عقب‌مانده می‌باشد، چون انسان نادان اولیه از قوای طبیعت می‌ترسیده و خودش را مقهور آن می‌دانسته، هرکدام از این قوا را خدائی تشنه به خون پنداشته برای فرونشاندن خشم و حرص آنان... و معافیت جان خودش می‌گفت مرا نکش و این جانور را بخور؛ این شاهکار فکر سامی و متعلق به کلدانیان، یهودیان و عرب‌ها بود و در مذاهب آیین قربانی خونین سابقه ندارد.»^۳

چیزی که قابل توجه است اینکه در همین افکار عامیانه به امثال و احکامی بر می‌خوریم که عوام برضد افکار خرافی وضع کرده است.

1. E. Tylor.

۲. از دیباچه نیرنگستان، صادق هدایت. ۳. نیرنگستان، از ص ۱۸ به بعد.

بتراش سر و بگیر ناخن هر روز کز آن بستر نباشد
 «یکی شب چهارشنبه پول گم کرده، یکی پول پیدا کرده»؛
 «همه ماه‌ها خطر دارد، بدنامیش را صفر دارد.»؛
 ناگفته نگذاریم که اسلام می‌گوید: «مَنْ لَامَعاشَ لَهُ لَمْ يَمَعَادْ لَهُ، کسی که در راه
 معیشت و زندگی مادی خود نکوشد از معاد و زندگی خوش در آن جهان برخوردار
 نخواهد شد.

«در این کتاب، تنها به اعتقادات و خرافاتی که در افواه ساری و جاری است توجه
 داریم. کاری به کتابهای گمراه‌کننده‌ی بی‌کی که در این زمینه‌ها نوشته شده نداریم، مانند
 تعبیر خواب، یا خواص جانوران، و چیزها و ادویه‌ها که مربوط به طب قدیم است و
 یا رساله‌هایی که در علوم خفیه وجود دارد همه این‌ها انباشته از موهومات است.
 تنها کتابی که می‌شود گفت راجع به آداب و رسوم عوام نوشته شده، همان کتاب
 معروف کثوم ننه تألیف آقا جمال خونساری است که به زبانهای خارجه هم ترجمه
 شده و فارسی آن در دسترس عموم است... خرافات هم مانند همه‌گونه عقاید و
 افکار، زندگی بخصوص دارد؛ گاهی به وجود می‌آید و جانشین خرافات دیگر
 می‌شود، و زمانی هم از بین می‌رود. ترفی علوم و افکار و گذشت زمان به اینکار
 خیلی کمک می‌نماید... برای از بین بردن این موهومات هیچ چیز بهتر از آن نیست که
 چاپ بشود تا از اهمیت و اعتبار آن کاسته شود و سستی و بی‌پایگی آن آشکار گردد
 و بیگانگان، این عقاید سخفیه را جزو عادات ملی ما نشمارند. ولی نباید فراموش
 کرد که دسته‌ای از این آداب و رسوم نه تنها خوب و پسندیده است، بلکه از
 یادگارهای روزهای پرافتخار ایران است، مانند جشن مهرگان، جشن نوروز، جشن
 سده، چهارشنبه‌سوری و غیره که زنده کردن و نگاهداری آنها از وظایف مهم ملی
 به‌شمار می‌رود...»

سپس صادق هدایت در بقیه کتاب از «آداب و نظریات توده مردم در زمینه آداب
 زناشویی و زن آستن، بچه، اعتقادات گوناگون در پیرامون ناخوشی‌ها، برآمدن
 حاجت‌ها، خواب، مرگ، تنال، ساعات خوب و بد، چیزها و خاصیت آنها، گیاهها
 و دانه‌ها، خزندگان، پرندگان، دام و دد، افسانه‌های عامیانه» و ده‌ها موضوع گوناگون
 دیگر به تفصیل سخن می‌گوید.

چشم زخم

در فرهنگ عامه، چشم زخم عبارت است از آزار و گزندگی که گمان می رود از تأثیر نگاه کسی به انسان می رسد؛ کسانی را که گمان می رود چشمشان چنین تأثیری داشته باشد، «بد چشم» یا «شورچشم» می خوانند و عمل او را چشم زدن، چشم رسانیدن و نظر زدن تعبیر می کنند، و برای اجتناب از تأثیر چشم زخم غالباً عباراتی از قبیل «چشم بد دور» به کار می برند و برای جلوگیری از آثار شوم چشم، به دود کردن اسفند، شکستن تخم مرغ، آویختن مهره های سفید و سیاه و آبی که «چشم زده» خوانده می شود و آنچه «نظر قربانی» نام دارد و نیز انداختن «وان یکاد...»^۱ و «چل بسم الله» به گردن و دوش کودکان مبادرت می ورزند. این عقاید، پس از حمله مغول به ایران پیش از پیش در توده مردم نفوذ کرده است.

چل بسم الله

تعویذی است که روی مس یا برنج می نویسند؛ مقصود از نوشتن بسم الله یا آیات و حک کردن خطوط و علامات، دفع مضررت چشم بد است. معمولاً این تعویذ را برگردن اطفال می آویزند.

چله نشینی

عبارت است از خلوت گزیدن درویشان و زهاد و مرتاضان به مدت چهل روز، که در طی آن غالب اوقات خود را به عبادت و ریاضت می گذرانند. گاه برای تسخیر جن و ساختن عزائم و طلسمات نیز به چله نشینی متوسل می شوند؛ در عقاید و خرافات عامه در مدت چله نشینی ممکن است عزائم و طلسمات مرتاضان و جن گیران در حق اشخاص مؤثر افتد، از این رو به منظور دفع سحر به «باطل السحر» دست می زنند که «چله بُری» خوانده می شود. مثل جستن و پریدن از روی بعضی اشیا.^۲

۱. تلخیص از دایرة المعارف فارسی، از ص ۸۰۱ تا ۸۰۵.

۲. پیشین.

افکار کریم خان زند

به طوری که از اعمال و کارهای کریم خان برمی آید، وی مردی عاقل و طرفدار دلیل و منطقی بود و حاضر نبود موهومات و امور غیر معقول را بپذیرد. مؤلف رستم التواریخ درباره او می نویسد: «آن والا جاه عاقلی بود معقول فهم، و منقول غیر معقول را انکار کرد... و به افسانه هرگز گوش نمی کرد، از آن جمله حدیث خروج دجال را باور نمی کرد، و به کسانی که برای او از اوهام و خرافات سخن می گفتند، می گفت: اگر شما مارا لر خیر ساده دل بی وقوفی پنداشته اید اشتباه عظیمی کرده اید، ما سرما و گرما بسیار خورده ایم و با چرسی و بنگی و تریاکی و ملا و لوطی و درویش و قلندر و صوفی و دهری مذهب رفاقت نموده ایم، و با اهل هر ملت و مذهب نشستیم و برخاستیم نموده ایم و هر کتاب آسمانی و غیر آسمانی و قصص و تواریخ و احادیث را خوانده اند و ما شنیده ایم، و از همه جا و همه چیز آگاه و با خیر هستیم؛ اگرچه درس نخوانده ایم، اما از آنها که درس خوانده اند و ادعای اجتهاد می نمایند بهتر می دانیم و بهتر چیز می فهمیم، و در هر زمانی تا پادشاه آن زمان اعتل و افهم اهل آن زمان نباشد پادشاهی نمی تواند کرد...»^۱

افکار خرافی دوره قاجار

در دوره قاجاریه نیز به علت مخالفت و مبارزه شدید سلاطین این سلسله و بعضی از روحانی نمایان با بیداری مردم و رشد افکار عمومی، بازار افکار و اندیشه های خرافی بی رونق نبود. در مطالع الانوار، نویسنده کتاب تاریخ نبیل ضمن توصیف مسافرت باب به اصفهان می نویسد که در اواخر تابستان ۱۲۶۲ هجری «باب» از شیراز به جانب اصفهان حرکت کرد و از منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان تقاضای منزلی کرد. با توصیه حکمران، امام جمعه اصفهان در منزل خود از او پذیرائی کرد؛ «... مردم اصفهان، نسبت به باب نهایت احترام را مرعی می داشتند؛ روز جمعه که باب از حمام به منزل تشریف می آوردند، بسیاری از مردم آب خزانه حمام را برای شفا و رفع بیماری ها تا آخرین قطره بردند و در سر تقسیم آب با هم

نزاع می‌کردند. امام جمعه خدمات حضرت باب را خودش انجام می‌داد: آفتابه لگن را از دست نوکرش می‌گرفت و خودش آب به دست حضرت اعلی می‌ریخت...^۱ همین امام جمعه درباری پس از آنکه ورق برگشت و عده‌ای از علما به قتل باب فتوی دادند، برای حفظ موقعیت خود، در حق او نوشت: «من در مدتی که با این جوان معاشر بودم، عملی که دلالت بر کفر او بکند و موجب قتل باشد، مشاهده نکردم ولی چون از جهتی ادعای مقام بزرگی را دارد، و از طرفی دیگری اعتنائی به امور دنیا نمی‌کند... یقین کرده‌ام که مسجون و دیوانه است. من فتوی به قتل نمی‌دهم ولی به دیوانگی او اقرار می‌کنم.»^۲

تعزیه خوانی

تعزیه یا شبیه‌خوانی معلوم نیست از چه دوره‌ای در ایران معمول گردیده است، آنچه مسلم است در زمان ناصرالدین شاه برای ترویج آن کوشش بسیار شده است و هر سال در دو ماهه محرم و صفر واقعه کربلا با رعایت تشریفات، با شکوه فراوان اجرا می‌شد. گاه در این تعزیه‌ها مسائل و موضوع‌های تفریحی نیز وارد می‌کردند، از جمله تعزیه‌های ذُرَّة الصَّدق و امیر تیمور و حضرت یوسف، عروسی دختر قریش، عساق والدین و غیره. شبیه‌خوانها مطالب خود را به شعر و به آوازی خوش می‌خواندند و مخالف خوان‌ها اشعار خود را با لحنی پرخاش جویانه می‌خواندند؛ دسته شاهی در زمان ناصرالدین شاه از بین بهترین افراد دسته‌ها برگزیده شده بود، مردی که تعزیه تحت نظر و با مراقبت او صورت می‌گرفت تعزیه‌گردان نامیده می‌شد و او وظایف هریک از بازیگران را گاه با دست و عصا روشن می‌نمود...^۳

دسته

دسته به تظاهرات گروهی از مردم که به عنوان عزاداری مذهبی با آداب و شعار مخصوص به حال اجتماع حرکت می‌کنند، اطلاق می‌شود. این تظاهرات از دوره

۱. مطالع الانوار، تاریخ نبیل، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۱۹۰

۲. همین کتاب ص ۱۹۹.

۳. دایرةالمعرف فارسی، ص ۶۴۷.

آل بویه شروع شد و دامنه آن به عصر ماکشید. برای به راه انداختن دسته که یکی از طرق عزاداری توده مردم، مخصوصاً داش‌ها، بود عده‌ای از اهالی هر محل در تکیه یا مسجد یا میدان سرمحل جمع می‌شدند و به حال ایستاده و غالباً در ضمن حرکت دسته جمعی به نوحه خوانی و سینه‌زنی و قمه‌زنی و زنجیرزنی می‌پرداختند. گاه این نظاهرات وسیله اجرای مقاصد سیاسی می‌شد. «اصفهان یکی از مراکز عمده تدارک دسته بود؛ در روز اربعین دسته‌ای ترتیب داده می‌شد که از ابتدای خلقت آدم را شامل می‌شد و همه محلات اصفهان در تدارک آن سهیم بودند و مبالغ هنگفتی برای تهیه لباس و ساختن بناهای متحرک مانند مسجد سجاده و غیره مصرف می‌شد.»^۱

گاه بعضی از روحانیان معروف، از جهل و بی‌خبری مردم بهره‌برداری می‌کردند و به فروش بهشت می‌پرداختند.

خرید بهشت

شیخ احمد احسانی (مؤسس مذهب شیخیه متوفی به سال ۱۲۴۲) سخت مقروض شده بود. محمدعلی میرزا (پسر بزرگتر فتحعلی شاه) به شیخ گفت که یک باب بهشت را به من بفروش من هزار تومان به تو می‌دهم که به قروض خود داده باشی، شیخ یک باب بهشت را به او فروخت و به خط خود وثیقه نوشته و آن را به خاتم خویش مختوم ساخته به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته قروض خود را پرداخت.^۲

مبارزه امیرکبیر با بدعت‌های مذهبی

امیر نخستین کسی است که با قمه‌زدن و دیگر سنت‌های غیراسلامی به مبارزه برخاسته است؛ او به خوبی می‌دانست که در صدر اسلام و بعد از شهادت امام حسین (ع) تا چند قرن اسمی از این نوع عزاداری نبود؛ بعدها اغراض خاص آل بویه و بعضی از سلاطین صفوی موجب به وجود آمدن این راه و رسم گردید؛ امیر که از

۱. همان کتاب، ص ۹۸۰.

۲. تلخیص از مجله یادگار، سال اول، شماره ۲، ص ۱۹.

ریشه عمیق معتقدات مذهبی مردم آگاه بود برآن شد که ابتدا از روحانیان فتوائی در این باب بگیرد و به همگان اعلام کند که اقامه این مراسم مخالف آئین شریعت است. وی با وجود تحصیل فتوی، در این راه توفیق چندانی نیافت و به زودی دریافت که مبارزه با جهل و تعصب محتاج به تعلیم و تربیت و رشد مدنیت و بالا رفتن سطح شعور عمومی است و این کار با حسن نیت و تلاش چندساله او عملی نخواهد شد.

حاج سیاح در خاطرات خود می نویسد: «... چون ایران از علم و فلسفه و صنعت و کار خالی است و مردم نمی خواهند با کار و زحمت نان بخورند یا به مقامی برسند، هرکس به ایشان بگوید اگر فلان ورد یا دعا را بخوانی یا ختم بگیری، یا فلان پول را با فلان قلندر بدهی یا مبلغی به کیمیاگری خرج کنی، به مقصود می رسی، اغلب عقب این خرافات می روند و تعبد را پیشه کرده تقلید را گردن گرفته اند؛ یکی به دعوی علم، یکی به دعوی مستجاب الدعوه بودن، یکی به دعوی سحر یا شعبده... مردم را تابع کرده می دوشند، آنچه نیست علم و صنعت و فهم و حقیقت و بیان نکات قانون... و برادری و مهربانی و اخوت است...»^۱

رونق بازار جادوگری در تهران

در زمان... مرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار در تهران، درویش صاحب نفس و رمال و جفّار چرب دست و اعدادیون با مهارت و اقطاب کار آزموده، دکانی گشوده داشتند، متاعی آماده و از بی مشتری دام ها نهاده، گاهی دختران بی خریدار و زنهای هوودار، عشاق بی پول، خدام احمق و گول زا با ایشان سر و کار بود. طلسم و دعا جز در پیش این طبقات و سر و گهواره اطفال، مستعمل نبود؛ امین السلطان پزغم امیرکبیر از نو این بازار را آذین بست و بر این تیرنجات احمقانه واقعی گذاشت...»^۲

جن گیری

۱. خاطرات حاج سیاح، ص ۸۴. ۲. خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۳۳.

سید ابوطالب در زمان ناصرالدین شاه جن می‌گرفت و بین زن‌ها احترامی داشت؛ روزی که هدایت به اتفاق عده‌ای به دیدن سید می‌رود می‌بیند که زنی آمده که «آقا چشش را بگیرد، تا چند نوبت دست در سینه آن زن کرد و گفت جن تو خیلی حرامزاده است، در می‌رود، و مستمر تجدید می‌کرد تا آخر جن را از بغل آن زن گرفت، در شیشه‌ای کرد، درش را محکم بست و آن زن یک اشرفی روی آستانه گذارد و رفت...»^۱

پیشگویی‌ها

سیریل الگود دانشمند انگلیسی که پیرامون علم ایرانی بعد از اسلام مطالعاتی کرده است می‌نویسد: «... هرکس به کتاب‌های تاریخ ایرانی خاصه به نوشته‌های داستان‌نویسان مراجعه کند، از عده پیشگویی‌های صحیحی که منجمان آن ایام می‌کرده‌اند، حیرت می‌کند. وظیفه اصلی منجمان، گذشته از تعیین ساعات سعد برای سفرکردن، دارو خوردن و خون‌گرفتن و مانند آنها، پیشگویی حوادث بود. اگر ادعای آنان به کلی دروغ و باطل بود و خود نیز به این امر وقوف داشته‌اند، باید اعتراف کرد که الحق مردانی مُحبِل و شجاع بوده‌اند، زیرا که پادشاهان تاب مدتی دراز همنشینی با سفیهان و ابلهان را ندارند. من گاهی به این فکر می‌افتم که آیا ممکن نیست روزی یک کتاب خطی فارسی پیدا شود و نشان دهد که علم احکام نجوم هم در آن ایام علمی بوده است به انسجام و استحکام نجوم تعلیمی؟ شاید علم احکام نجوم مبانی صحیحی هم داشته است که با دعاوی موهوم آن، به‌دور افکنده شده باشد. از میان پیشگویی‌های درست و ضمناً عجیب شواهدی متعدد می‌توان آورد، یکی از آنها مربوط به سیاستمدار دانشمند خواجه نظام‌الملک وزیر ملک‌شاه بود. خواجه عقیده‌ای راسخ به منجمی معروف به «حکیم موصلی» داشت. حکیم پیشگویی کرده بود که خواجه در مدتی کمتر از شش ماه بعد از مرگ خود او در خواهد گذشت. منجم در بهار سال ۴۸۵ هـ. مرد و خواجه به نهبیه متدمات مردن خود پرداخت و قضا را در پائیز همان سال کشته شد. ابن عطّاش قاتل را دستگیر کرد

۱. هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۸۸

۲۸. باب اوله تا به اوله ۱.